

## التفكير :

### تفكر:

الحيوانات تشاركنا في القدرة على التفكير والرد، وهناك أمثلة كثيرة في المملكة الحيوانية ولعل أوضح أمثلة معروفة لهذا هي القردة العليا وقدرتها على استخدام آلات من أحجار وأغصان أشجار للحصول على غذائها، والشمبانزي يستطيع تعلم لغة الإشارة ويستطيع التعامل مع اللغة بذكاء وهو يحدد عدوه أو من يزعجه ويؤذيه بدقة ويحاول إهانته لو سنحت له الفرصة، وفي بعض التجارب أظهر القدرة على التفكير وتحديد المشكلة وإيجاد حل لها، والاورنجوتان لديه قدرة على التقليد والتعلم.

حيوانات در تفكر و نشان دادن عكس العمل، با ما اشتراك دارند. در اين زمينه مثالهاى زيادى در زندگى حيوانات وجود دارد. شايد آشكارترين مثال، انسان وارها و توانايى آنها در استفاده از ابزارهاى سنگى و شاخههاى درخت براى به دست آوردن غذايشان باشد. شامپانزه مى تواند زبان اشاره را فرا بگيرد و به وسيله آن به روشى هوشمندانه تعامل ورزد. او دشمنش يا كسى كه وى را مى آزارد و ناراحت مى كند را دقيقاً مى شناسد و اگر فرصتى به دست آورد، مى كوشد با او برخوردى توهين آميز داشته باشد. در برخى موارد آزمائشگاهى، مشخص شده كه شامپانزه از قدرت تفكر، كشف مشكل و يافتن راه حلى براى آن برخوردار است. اورانگوتان نيز مى تواند تقليد كند و فرا بگيرد.

يقول الفريد راسل والاس<sup>(1)</sup> Alfred russel wallace المكتشف المشارك  
لنظرية التطور:

1. الفريد والاس (1823 – 1913) عالم طبيعة بريطاني، ويعتبر مكتشف مشارك في نظرية التطور بالانتقاء الطبيعي مع دارون فقد اكتشفها والاس بصورة مستقلة عن داروين وأرسل والاس مقاله إلى داروين.

## آلفرد راسل والاس<sup>(١)</sup> كاشف مشترك نظريه تكامل مي گوید:

١- آلفرد والاس (Alfred Russel Wallace)، (١٨٢٣ تا ١٩١٣) زیستشناس بریتانیایی بود و از وی با عنوان کاشف مشترک فرآیند انتخاب طبیعی در نظریه تکامل یاد می‌شود. وی این فرآیند را به‌طور مستقل از چارلز داروین کشف کرد و مقالاتش را برای داروین فرستاد.

«إن طفل الأورنجوتان<sup>(2)</sup> يتصرف تماما مثل طفل الإنسان في ظروف مماثلة»<sup>(3)</sup>.

2. هناك فرعان منفصلان لتطور القردة العليا أحدهما انتهى إلى الغوريلا والشمبانزي والآخر انتهى إلى الأورنجوتان وهي كلمة من لغة الملايو أو الملاي وتعني إنسان الغابة.

3. المصدر (ساغان - تأملات في تطور ذكاء الإنسان).

« بچه اورانگوتان<sup>(٢)</sup> در شرایط مشابه، دقیقاً مانند بچه انسان رفتار می‌کند »<sup>(3)</sup>.

٢- تکامل انسان‌وارها به دو تیره جدا از هم می‌رسد که یکی به گوریل و شامپانزه خاتمه یافت و دیگری به اورانگوتان. اورانگوتان در زبان مالایی به معنای "مرد جنگل" می‌باشد.

3- ساگان، نکاتی در مورد تکامل هوش انسان.

وذكاء الأورنجوتان (إنسان الغابة) لا يخفى على من يتعامل معه.

هوش اورانگوتان (مرد جنگل) بر کسی که با این حیوان سروکار داشته باشد، پوشیده نیست.

«اكتشف عالما النفس بياتريس وروبرت جاردنر Beatrice and Robert gardner من جامعة نيفادا ان بلعوم الشمبانزي وحنجرتها لا تناسبان النطق الانساني ..... وفق جاردنر وزوجته إلى فكرة رائعة، وهي تعليم الشمبانزي لغة الإشارة الأمريكية امسلان وتسمى احيانا لغة الصم والبكم، وهي تتلائم تماما مع مقدرات الشمبانزي التشريحية ولها أيضا كل الخواص المهمة للغة المنطوقة ..... عندما رات واشو - شمبانزي اختبار - لأول مرة بطة تعوم في بركة، وصفتها بإشارة تقول طائر الماء وهو تعبير اخترعته واشو. ولم تكن لافا - شمبانزي اختبار - قد رأت من قبل فاكهة مستديرة غير التفاح، ولكنها كانت تعلم الألوان الأساسية، وعندما رات فني معمل ياكل برتقالة

وصفتها بانها التفاحة البرتقالية. وبعد ان أكلت بطيخا، وصفته لوسي - شمبانزي اختبار- بانه الفاكهة التي تشرب "وهي جملة تعادل اسم البطيخ بالانجليزية "water melon" وعندما احترق فمها من اكل فجل حار وصفته بانه اكل البكاء المؤلم. وعندما رات واشو عروسة "لعبه" في فنجانها قالت "طفل في مشروبي" وعندما كانت واشو تتبرز على ملابسها او على فرش المنزل كان يقال لها "قدره" واعتبرتها هي سبا، فعندما كان يضايقها قرد معين كانت تقول له "قرد قدر، قرد قدر، قرد قدر". وأحيانا كانت تداعب المشرفين بقولها "يا جاك يا قدر اعطني أشرب". وفي لحظة غضب وصفت لافا مدربها بقولها يا براز أخضر واستطاعت لوسي ان تميز بين روجر يزغزغ لوسي ولوسي تزغزغ روجر وهي تمارس أيا من النشاطين بحماس.

« دو روانشناس به نامهای بئاتریس و روبرت گاردنر از دانشگاه نوادا متوجه شدند که گلو و حنجرهء شامپانزهها برای تقلید صداهای انسانی مناسب نیست. .... گاردنر و همسرش نقشهء جالبی کشیدند: آموزش زبان اشارهء آمریکایی آمسلان(\*) که زبان کر و لالها نیز نامیده میشود به شامپانزه. این زبان، با توجه به مهارتهای فوقالعادهای که شامپانزه در بهکارگیری دست و پا دارد برایش بسیار مناسب است. به علاوه این زبان تمام جنبههای مهم زبان گفتاری را نیز در خود دارد. .... واشو (شامپانزهء آزمایشگاهی) اولین بار با دیدن اردکی که در آب شنا می کرد، اشاره کرد: پرندهء آبی. این عبارت را واشو اختراع کرده بود. لافا (شامپانزهء آزمایشگاهی) که از قبل علامتهای لازم برای رنگهای اصلی را میدانست، ولی هیچ میوهء گردی غیر از سیب ندیده بود، وقتی برای اولین بار تکنیسینی را در حال خوردن پرتقال دید با اشاره گفت سیب نارنجی. لوسی (شامپانزهء آزمایشگاهی) پس از چشیدن هندوانه آن را به صورت "میوهء نوشیدنی" توصیف کرد که در اصل معادل کلمهء انگلیسی هندوانه (Water melon) است. اما بعد از آنکه برای اولین بار ترچهء دهانش را سوزاند، از آن پس همیشه آن را به صورت "غذای جیغ و داد دردناک" توصیف کرد. وقتی واشو عروسک کوچکی را که در فنجانش گذاشته شده بود، مشاهده کرد، آن را به شکل "بچه در نوشیدنی من" علامت داد. هر وقت واشو مبل خانه و لباسهایش را کثیف می کرد، علامت کثیف را به او آموزش میدادند. اما وی آن را به همهء موارد استفادهء غلط تعمیم میداد. وقتی یک میمون خاص موجب برانگیختن ناخشنودیش شد، وی آن را به شکل "میمون کثیف، میمون کثیف، میمون کثیف" علامت داد. گاه واشو با دادن علائمی از قبیل "جک کثیف نوشابه بده" با مربیاش شوخی می کرد. لافا یک بار مربیش را "کثافت سبز" صدا زد. لوسی بالاخره

توانسته بود فرق بين "راجر لوسى را غلغلك مى دهد" و "لوسى راجر را غلغلك مى دهد" را تشخیص دهد و از هر دوى اين اعمال لذت وافر ببرد.

\* - امسلان: AMSLAN : American Sign Language (مترجم).

تعلمت الشمبانزي وغيرها من الحيوانات الرئيسية (غير الانسان) لغات إشارات أخرى غير امسلان ففي مركز أبحاث الحيوانات الرئيسية يركس yerkes بأطلانتا Atlanta ولاية جورجيا Georgia تتعلم الحيوانات لغة كمبيوتر خاصة يسميها المشرفون يركيش yerkish ..... تراقب لافا - شمبانزي - جملتها كما يسجلها الكمبيوتر وتمحو ما به من اخطاء اجرومية. في إحدى المرات وفي اثناء تكوين لافا لجملة معقدة تعتمد المدرب عدة مرات ان يحشر كلمة تفقد جملة لافا معناها نظرت لافا إلى شاشة الكمبيوتر ورأت المدرب على مكتبه، فكتبت من فضلك ياتيم أترك الغرفة.....

علاوه بر زبان آمسلان چندین نوع زبان اشاره دیگر را نیز به شامپانزه و سایر نخستنیهای غیرانسان آموزش می دهند. در مرکز تحقیقات ناحیهی نخستنیها در یرک در آتلانتای جورجیا نوعی زبان رایانهی را به میمونها آموزش می دهند که بین سرپرستها به یرکیش موسوم است. ... یک بار که لافا روی صفحه رایانه، اشکالات دستوری خود را تصحیح می کرد، در حالی که به ساختن یک جمله پیچیده مشغول بود، مربیش با استفاده از صفحه کلید رایانه جداگانه خودش، با شیطنت مکرراً کلمه ای را می پرانید که هیچ هماهنگی با جمله لافا نداشت. لافا به صفحه رایانه مربی خود چشم دوخت، سپس روی صفحه کلید او سرک کشید، آنگاه جمله ای به این شکل ساخت: "تیم، لطفاً از اتاق برو بیرون".....

من الممكن توقع نمو اللغة عند الشمبانزي خلال حياة قليلة إذا اصبحت الشمبانزي غير قادرة على الاتصال وفاقدة لقدرتها على المعيشة أو على التناسل. إن اللغة الانجليزية الاساسية تتكون من حوالي الف كلمة، وهناك من الشمبانزي من هي قادرة على استعمال مائة كلمة، ولعله من الممكن بعد أجيال قليلة من الشمبانزي المتحدث أن يستطيع القراء الحصول على مذكرتها مكتوبة بالانجليزية أو اليابانية مع عبارة كما قصها الشمبانزي على فلان!!

به گمان من اگر شامپانزه‌های ناتوان از ارتباط با دیگران می‌مردند، یا قادر به تولیدمثل نمی‌بودند، ظرف چند سال تحول و پیچیدگی عمده‌ای در زبان شامپانزه‌ها اتفاق می‌افتاد. اساس زبان انگلیسی مشتمل بر حدود هزار لغت است و شامپانزه‌های ما نشان دادند که حدود ۱۰۰ کلمه را فراگرفته‌اند. به نظر من عجیب نیست اگر در چنین جامعه‌ای از شامپانزه‌های سخنگو ظرف چند نسل خاطرات شامپانزه‌ها به زبان انگلیسی یا ژاپنی منتشر شود، و عنوان آن چنین باشد، خاطرات فلان شامپانزه، آن طور که آن را برای فلان فرد نقل کرد!

إذا كان للشمبانزي وعي وإذا كانت قادرة على التجريد، اليس لها الحق الآن فيما نطلق عليه اسم حقوق الانسان؟ أي حد من الذكاء يجب أن تبلغه الشمبانزي قبل ان نعتبر قتلها جريمة؟ أية صفات يجب ان تظهرها قبل ان يعتبرها الم بشرون مستحقة للإرشاد الديني؟

اگر شامپانزه‌ها خودآگاهی دارند و قادر به تحلیل معانی می‌باشند، آیا آنها نیز نمی‌باید حقوقی را که تاکنون به عنوان حقوق بشر شناخته شده است، دارا باشند؟ یک شامپانزه تا چه حد باید زیرک و هوشمند باشد تا کشتن او را بتوان خلاف و نقض قانون تلقی نمود؟ علاوه بر آن، چه مشخصات دیگری باید داشته باشد تا مبلّغ‌های مذهبی آن را لایق هدایت دینی بدانند؟

منذ فترة قريبة صحبني باحث كبير للحيوانات الرئيسية في زيارة لمعمله، دخلنا في ممر طويل تمتد على جانبية اقفاص الشمبانزي . كان بكل قفص حيوان او ثلاثة، وكانت الأقفاص مماثلة للموجودة في مثل هذه المؤسسات أو حدائق الحيوانات التقليدية، عندما اقتربنا من أول قفص أبرز سكانه انيابهم وقذفوا المدير ببصاقهم بدقة بالغه حتى اغرقوا بدلته الانيقة، ثم بداوا في إطلاق صيحات متقطعة امتدت وتضخمت في باقي الاقفاص، مع صوت ارتجاج حديدها، قال لي المدير إن ما يقذفونه يكون أحيانا غير البصاق ونصحنا بالانسحاب، وذكرني هذا بأفلام الثلاثينيات والاربعينيات حيث كان المساجين يدقون بادوات الأكل على اقفاصهم الحديدية عند ظهور حارسهم المستبد.

اخيراً در بازدید از یک آزمایشگاه بزرگ تحقیق روی انسان‌ریختها، رئیس آزمایشگاه مرا همراهی می‌کرد. ما به راهرو بلندی رسیدیم که دو طرفش قفس‌های شامپانزه‌ها تا انتهای راهرو ادامه یافته بود. در هر قفس دو تا سه شامپانزه قرار داشتند و مطمئنم که این وضعیت، تا آنجا که به آزمایشگاه‌های مشابه و باغ وحش‌ها مربوط می‌شود، یک وضعیت عادی و معمول است. در موارد دیگر نیز به همین شکل می‌باشد. همین که به اولین قفس نزدیک شدیم، شامپانزه‌های محبوس در آن دندان‌های خویش را نمایان کردند و با دقت و صفناپذیر کمان‌هایی از تُف را روی لباس مدیر آزمایشگاه پرتاب نمودند. سپس جیغ‌های مقطع و کوتاهی سر دادند که تا انتهای سالن انعکاس یافت و به وسیله سایر شامپانزه‌های قفس‌های دیگر که مطمئناً ما را ندیده بودند، تکرار و تشدید گردید. آن گاه سالن با صدای فریادها و مشت کوبیدن و تکان دادن میله‌های قفس‌ها به لرزه در آمد. مدیر مؤسسه هشدار داد که در صورت ادامه دادن مسیر فقط خطر انداختن آب دهان نیست که مرا تهدید خواهد کرد و ما را به بازگشتن توصیه کرد. این وضعیت مرا به یاد فیلم‌های ده‌های سی و چهل انداخت که در آن زندانیان با دیدن زندان‌بان مستبدشان ظروف غذا را به شدت بر میله‌های زندان می‌کوفتند.

كانت الشمبانزي بحالة صحية جيدة و كانت تغذيتها ممتازة، فإذا كانت الحيوانات مجرد حيوانات والحيوانات لا تجرد، فإن المقارنة تصبح لامعنى لها، ولكن الشمبانزي تستطيع التجريد وهي مثل غيرها من الحيوانات الثدية - قادرة على المشاعر العميقة ..... إن القدرة المعرفية للشمبانزي تفرض علينا بعض المقاييس الأخلاقية التي يجب ان تؤخذ بعين الاعتبار والتي من الممكن ان تمتد إلى أسفل انواع سكان الارض وإلى أعلى سكان الفضاء الخارجي، إذا وجدوا»(1).

1. المصدر (ساغان - تأملات في تطور ذكاء الانسان).

البته این شامپانزه‌ها سالم هستند و به خوبی تغذیه می‌شوند. اگر آنها فقط حیوانند و اگر آنها چهارپایند و ناتوان از تحلیل، در این صورت مقایسه من یک مقایسه بی‌اساس خواهد بود، ولی این را می‌دانیم که شامپانزه‌ها قادر به تحلیل هستند. آنها نیز همچون سایر پستانداران قادر به نشان دادن احساسات و هیجانات نیرومند خود می‌باشند. ... توانایی شناخت در شامپانزه‌ها ما را بر آن می‌دارد که مرزهای موجود بین جوامع موجودات زنده با ارزش‌های اخلاقی ویژه را مورد سؤال قرار دهیم

و امیدوارم که این بازنگری دیدگاه‌های اخلاقی ما شامل گروه‌های پستتر موجودات روی زمین و حتی موجودات سایر کرات، اگر وجود داشته باشند، نیز بشود «(1).

۱. منبع: ساگان، نکاتی در مورد تکامل هوش انسان.

كل ما تقدم، لو صح بكل تفاصيله، لا يعني بحال أن الإنسان هو فقط جسم حيواني متطور عن أجسام سبقته فمسألة مشاركة الحيوانات لنا بالتفكير والتجريد في حدود أدنى مسألة يقرها الدين أو على الأقل لنقل الإسلام ونص عليها القرآن:

تمام آنچه بیان شد، اگر تمام جزئیات آن را صحیح در نظر بگیریم، به هر حال به این معنی نیست که انسان فقط یک جسم حیوانی است که از پیشینیان خود تکامل یافته است. اینکه حیوانات در اندیشیدن و تجرید، در سطوح پایین، با ما شریک هستند، موضوعی است که دین یا حداقل اسلام آن را تأیید می‌کند و قرآن نیز بر آن تصریح نموده است:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ..... وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهَدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ..... فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تَحِطُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ ﴾ (النمل: ۱۸-۲۲).

﴿ تا گاهی که آمدند بر دره مورچگان گفت مورچه‌ای ای گروه مورچگان درآئید به نشیمنگاه خویش نبادا پایمالتان کنند سلیمان و سپاهیان و ایشان درنیابند ..... و جست مرغان را پس گفت چه شوم نبینم هُدهُد را یا شده است از ناپیدایان ..... پس درنگ کرد نه دور گفت فراگرفتم آنچه را فرانگرفتی آن را و آوردمت از سبا داستانی را یقین ﴾

(النمل: ۱۸-۲۲).

﴿ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴾ (الأنعام: ٣٨).

﴿ نیست جنبدهای در زمین و نه پرندهای پروازکننده با بالهای خود جز ملت‌هایی همانند شما فروگذار نکردیم در کتاب از چیزی سپس بسوی پروردگارشان گردآورده شوند ﴾ (الأنعام: ٣٨).

و نحن إن قلنا بالتطور فأكيد نقول: إن القدرة على التفكير لدى الإنسان تطورت مع الزمن ومع تطور دماغه كما وكيفاً ولكنها قدرة مميزة عن بقية الحيوانات بشكل كبير، وقد بينت سابقاً الدليل على أن تطوير آلة الذكاء يمثل هدفاً حتمياً للتطور بالصورة التي نعرفها على هذه الأرض، ثم بيّنا كيف أن السرعة النسبية لتطور دماغ البشر في ما يقارب المليون سنة الأخيرة وتحوله إلى دماغ فائق تمثل دليلاً على أن أدمغتنا بالذات تمثل هدفاً للتطور وفي كل موضع تمكنا من إثبات أن التطور هادف فقد أثبتنا وجود إله وراءه.

اگر ما تکامل را قبول داریم، قطعاً بر این باوریم که توانایی اندیشیدن در انسان با گذشت زمان و با پیشرفته شدن کمی و کیفی مغزش، تکامل یافته و این توانایی، ویژگی خاصی است که او را کاملاً از دیگر حیوانات جدا و ممتاز می‌سازد. پیشتر این دلیل را بیان نمودم که تکامل ابزار هوشمندی، هدف قطعی تکاملی است که ما بر این زمین می‌شناسیم. سپس شرح دادیم که شتاب نسبی تکامل مغز بشر در حدود دومیلیون سال اخیر و تبدیل آن به مغز برتر، دلیلی است بر اینکه مغزهای ما به خودی خود هدفی است برای تکامل و در هر جایی که توانستیم ثابت کنیم تکامل هدفمند است، اثبات نمودیم که در پس آن خداوندگاری وجود دارد.



والآن نريد أن نخرج من آلة الذكاء إلى نتاج آلة الذكاء ونرى ما يميزنا ثقافياً وبوضوح لا لبس فيه عن بقية الحيوانات.

حال میخوایم از مبحث ابزار هوشمندی خارج شویم و به سراغ نتیجه و دست‌آورد ابزار هوشمندی برویم و آن فرهنگی را که بدون هیچ شک و شبهه‌ای ما را از سایر حیوانات متمایز می‌سازد، را مشاهده نماییم.

فالآن نريد أن يكون استدلالنا على وجود الإله من خلال الثقافة المتخصصة بالذات ولن يكون من خلال تمييز الإنسان في القدرة على الحياة الاجتماعية أو التفاهم وإيجاد وسيلة لغوية لذلك، فهناك كثير من الحيوانات تعيش حياة اجتماعية منظمة بدرجات متفاوتة كالنمل والنحل والضباع والأسود والشمبانزي والأورانجوتان ولديها وسائلها اللغوية للتفاهم مع بعضها البعض، ولغة الإشارة يستخدمها النحل وهو دون الشمبانزي بكثير.

اکنون میخوایم استدلالمان برای وجود خدا، با تکیه بر فرهنگی ویژه صورت پذیرد و نه از طریق تمایز انسان در توانایی او برای زندگی اجتماعی یا تفاهم و ایجاد ابزاری زبانی برای آن. حیوانات زیادی وجود دارند که از درجات متفاوتی از زندگی اجتماعی سازمان‌یافته برخوردارند، از قبیل مورچه، زنبور، کفتار، شیر، شامپانزه و اورانگوتان. اینها همچنین ابزارهایی زبانی برای فهم و درک یکدیگر دارند. سطح زبان اشارهای که زنبور به کار می‌گیرد، بسیار پایین‌تر از زبان اشاره مورد استفاده شامپانزه می‌باشد.

إذن، فبحثنا الآتي في الثقافة الإنسانية ودلالاتها على وجود الإله لن يكون في امتلاك دماغ أو آلة ذكاء ولا في القدرة على التفكير والتجريد، بل سيكون في الثقافة الإنسانية المتخصصة والتي ظهرت فجأة قبل بضعة آلاف من السنين ودلالة هذه الثقافة على وجود الإله، هذه الثقافة التي تمثل تنظيماً أخلاقياً راقياً للحياة ويمكن أن نميزه بوضوح في إعطاء الآخرين حقوقهم ووضع

قانون لذلك، وفي الإيثار الحقيقي غير المبني على الأناية الجينية أو توقع المنفعة، هذا إضافة إلى وضع أسس المعرفة والحياة المترقية كقوانين العقوبات والقراءة والكتابة وأنظمة الحساب وما شابه والتي دخلت إلى الحياة الإنسانية في فترة معينة، ونحن نريد بيان أنها أتت بتعليم خارجي وبتغيير جذري طراً على الحياة الإنسانية.

بنا براین بحث آتی ما درباره فرهنگ انسانی و دلالت آن بر وجود خدا، نه حول محور برخورداری از مغز یا ابزار هوشمندی است و نه در رابطه با توانایی اندیشیدن و تحلیل، بلکه موضوع به فرهنگ خاص بشر که طی چند هزار سال اخیر به طور ناگهانی ظهور کرد، مربوط می‌شود. دلالت این فرهنگ بر وجود خدا از آن رو است که این فرهنگ در واقع بیانگر یک سیستم اخلاقی والا برای زندگی است که می‌توان آن را آشکارا در اعطای حقوق دیگران و وضع قانون برای آن مشاهده نمود. همچنین می‌توان آن را در ایثارگری واقعی که اصل و اساس آن بر خودخواهی ژنتیکی و انتظار منفعت بنا نشده است، مشاهده نمود. علاوه بر این، بنیان‌گذاری پایه‌های شناخت و زندگی والا از قبیل قوانین مجازات، خواندن و نوشتن، سیستم حسابرسی و نظایر آن نیز که در دوره‌ای خاص وارد زندگی بشر شده، بر همین منوال است. ما می‌خواهیم بگوییم که اینها توسط آموزش بیرونی و با یک تغییر و تحول ریشه‌ای که در زندگی بشر اتفاق افتاده، پدیدار گشته است.

وهذا إقرار جلي وواضح لدكتور دوكنز أنّ هذه الأمور تأتي بتعليم وهي مضادة تماماً لبيولوجيا الحيوان التي تسيطر على أجسامنا الحيوانية:

این متن، اعتراف صریح و آشکار دکتر داوکینز است مبنی بر اینکه این امور از طریق یادگیری فراهم می‌شود و حال آنکه چنین چیزی، کاملاً مغایر با

## شرایط زیست‌شناسی حیوانی است که بدن‌های حیوانی ما را تحت سیطره خود دارد:

«فأنا لا أَدافع عن سلوك يستند إلى التطور، أنا فقط اتحدث عن كيفية تطور الأشياء. أضف أنني لا اتحدث عن السلوك الأخلاقي الذي يجدر بنا نحن البشر اعتماده وانا أشدد على هذه المسألة لأنني اعلم أنني اواجه خطر ان يسيء فهمي كثيرون من الذين يعجزون عن التمييز بين التصريح بالإيمان بما هو عليه الحال وبين الدفاع عما ينبغي أن يكون عليه الحال. شخصيا أعتقد بان المجتمع المبني فقط على قانون الانانية الكونية العديمة الشفقة للجينة، سيكون مجتمعا كريها يصعب العيش فيه ولكن لسوء الحظ ومهما بلغ استهجاننا أي امر، فهذا لا يحول دون كونه حقيقة، ولابد لي من القول إن غايتي من هذا الكتاب ان يكون مثيرا للاهتمام. ولكن إذا كنت تود الخروج بعبارة منه فاقراه كإندازار. في حال كنت مثلي ترغب في بناء مجتمع يتعاوض أفراده بسخاء بعيدا عن الانانية لما فيه الخير العام، تنبه إلى أنك لا تستطيع توقع الحصول على الكثير من الدعم من جانب الطبيعة البيولوجية فلنحاول تعليم الكرم والايثار لاننا ولدنا انانيين. فلنحاول فهم ما تخطط له جيناتنا الانانية، لأننا قد نحظى عندئذ أقله بفرصة لإفساد مخططاتها، وهو أمر لم يسع إليه أي من الكائنات الأخرى»(1).

1. المصدر (ريتشارد دوكنز - الجينة الأنانية): ص13.

« من از اخلاقیاتی که بر مبنای تکامل باشد جانبداری نمی‌کنم. من فقط می‌خواهم بگویم چگونه تکامل اشياء صورت گرفته است. نمی‌خواهم بگویم ما انسان‌ها از لحاظ اخلاقی چگونه باید رفتار کنیم. روی این موضوع تأکید دارم، زیرا می‌دانم این خطر وجود دارد که افرادی، که تعدادشان هم کم نیست، منظورم را درست متوجه نشوند، کسانی که نمی‌توانند بین گفته‌ای که باور دارند با جانبداری از آنچه واقعیت دارد، تفاوت قائل شوند. احساس خود من این است که اگر جامعه انسانی فقط بر پایه قانون‌های بی‌رحمانه ژنتیکی استوار باشد، جامعه بسیار ناخوشایندی برای زیستن خواهد بود. اما متأسفانه هرچه از چیزی اظهار شوربختی کنیم، در واقعیت تغییری پیدا نمی‌شود. باید بگویم منظور اصلی این کتاب برانگیختن مراقبت در انسان‌ها می‌باشد. اما اگر شما خواستید نکته‌ای اخلاقی از آن بیرون بکشید، آن را به صورت یک هشدار بخوانید. بدانید اگر مثل من آرزو دارید جامعه‌ای بنا کنید که در آن افراد با مهربانی و تواضع در جهت خیر همگان، یاور هم باشند، نباید از طبیعت

بیولوژیکی انتظار کمترین کمکی داشته باشید. بیایید بکوشیم مهربانی و از خودگذشتگی را بیاموزیم، زیرا ما خودخواه زاده شدیم. بگذارید بفهمیم ژنهای خودخواه ما چه می‌کنند، زیرا در آن صورت است که لااقل این امکان به‌وجود می‌آید که برنامه‌هایشان را به‌هم بریزیم و طرحی نو دراندازیم؛ طرحی که تاکنون هیچ موجود دیگری در پی آن نبوده است» (1).

1. منبع: ریچارد داوکینز، ژن خودخواه، ص ۱۳.

نحن نحتاج أن نتعلم الإيثار، وهذا ما سأناقشه فيما يأتي وسنحاول معاً أن نعرف من علمنا الإيثار؟! أو من أين تعلمنا الإيثار الحقيقي؟! وهو بالضد تماماً لتركيبتنا البيولوجية الأنانية والتي توجهنا بأنانية جينية.

ما نیاز داریم که ایثار را بیاموزیم. من این موضوع را در بخش بعدی مطرح خواهم کرد و به دنبال آن با هم می‌کوشیم تا دریابیم چه کسی ایثار را به ما آموخت؟! یا از کجا ایثارگری واقعی را فرا گرفتیم؟! در حالی که اینها با ترکیبات بیولوژیک خودخواه ما که ما را به سمت خودخواهی ژنتیکی سوق می‌دهد، در تضاد بی‌چون وچرا می‌باشد!

\*\*\*\*\*